

سیاست گذاری فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران

حمید سلیمانی^۱، احمد شوهانی^۲

^۱ کارشناس ارشد علوم سیاسی

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور مرکز تهران غرب

نویسنده مسئول:

حمید سلیمانی

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال چهارم)
شماره ۱۴ / زمستان ۱۳۹۷ / ص ۱۱۵-۱۲۷

چکیده

مقاله‌ی پیش رو با عنوان «سیاست گذاری فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران» در راستای بررسی و شناسایی مهم ترین مؤلفه‌ی تأثیرگذار در سیاست گذاری فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران نگاشته شده است. پژوهش حاضر سعی دارد با روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس نظریات سیاست گذاری فرهنگی بر پایه نظریه سازه‌نگاری به بررسی موضوع بپردازد. نگاه تدوین کنندگان اصول سیاست فرهنگی از بالا به پایین و نگاه دولتی به تمامی عرصه‌های فرهنگی کشور است. حتی آن بخش‌هایی که مربوط به بخش‌های خصوصی است نیز به شدت وابسته به دولت است و می‌توان دریافت که دولت به‌طور فزاینده‌ای به دخالت در فرهنگ و متعاقب آن کنترل انسان‌ها از طریق فرهنگ روی آورده است که فرجام آن روند روبه رشد از خودبیگانگی جوانان بوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور و بازتعریف ارزش‌ها و مفاهیم دینی و شدت تأثیر آن بر جنبه‌های فرهنگی و تحولات ارزشی مفهوم سیاست گذاری پیش از پیش تحت تأثیر جنبه‌های ارزشی و ایدئولوژیکی قرار گرفت. این شکل از دولت‌ها که بنا به ماهیت برخاسته از انقلاب‌های ایدئولوژیک بوده، دستورالعمل‌های غیرقابل اغمازی در حوزه فرهنگ دارند. در سیاست گذاری‌های هویتی، تلاش در جهت رسیدن به یک هویت اسلامی، اصل اساسی و پایه است. با توجه به نتایج پژوهش حاضر به نظر می‌رسد نگرش‌های ارزشی و ایدئولوژیکی مهم ترین مؤلفه‌ی تأثیرگذار در تدوین سیاست گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران است.

کلمات کلیدی: سیاست گذاری، سیاست گذاری‌های هویتی، سیاست گذاری‌های فرهنگی، جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

زندگی بشر در حال حاضر بیش از هر دوره دیگری با پدیده فرهنگ نسبت دارد. در نگاه یونسکو فرهنگ و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در کانون فرآیند توسعه پایدار کشورها تعریف می‌گردند. پیشینه‌ی تاریخی نشان می‌دهند که در هرکدام از فضاهای ذهنی «سنتی»، «گذار» و «مدرن»، نگرش دولت‌ها درباره نوع و میزان مداخله در امور اجتماعی - فرهنگی دچار دگرگونی شده است. با عنایت به تحولات بسیار عمیق ایران در یکصد سال اخیر و ایجاد تغییر در قالب فکری و ذهنیت حاکم، بسیار بدیهی می‌نماید که میزان و نوع مداخله دولت در امور فرهنگی نیز دچار تحول شده باشد. مذهب شیعه در همه‌ی عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در پنج قرن گذشته تاکنون زندگی و باورهای ایرانی را در عمیق‌ترین زوایا تحت تأثیر خود قرار داده است.

واگذاری سیاست‌گذاری فرهنگی به دولت یا نهادهای خارج از دولت، از مسائلی هستند که اندیشمندان در باب آن اجماع نظر ندارند، برخی به دخالت حداقلی دولت در فرهنگ معتقدند و برخی نیز به دخالت حداکثری.

در جمهوری اسلامی ایران پس از رجوع به قانون اساسی شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان مرجع عالی سیاست‌گذاری، تعیین خط‌مشی تصمیم‌گیری، هماهنگی و هدایت امور فرهنگی و آموزشی و پژوهشی کشور در چارچوب سیاست‌های کلی نظام محسوب شده است. شورای عالی انقلاب فرهنگی در جایگاه تعریف سیاست‌های فرهنگی کشور است و در این خصوص تصمیم‌گیری آن لازم‌الاجراست.

پیشینه تحقیق

علوی تبار (۱۳۹۴) در کتابی با عنوان ملاحظات اساسی در سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران بر این نظر است که دستیابی به «توسعه فرهنگی» و زمینه‌سازی برای گسترش «فرهنگ توسعه» دو هدف اساسی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی ایران هستند. نویسنده، واپس‌گرایی را دلیل عدم موفقیت در سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران می‌داند.

آزاد ارمکی (۱۳۹۰) در کتابی با عنوان چالش‌های اساسی در عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران معتقد است که محدودیت منابع، تخصص‌گرایی و سلطه نظام بوروکراتیک بر جامعه، از موانع سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران است؛ که تعیین اهداف و روش‌ها راهکار ساماندهی سیاست‌گذاری می‌داند.

سؤالی که نویسنده مطرح کرده است این است که آیا جامعه ایرانی و نظام اداری موجود در آن با محدودیت منابع و حرفه‌ای شدن روبرو می‌باشد که سیاست‌گذاری اصلی‌ترین گام در آن باشد؟ در این کتاب سعی شده است به این سؤال پاسخ داده شود.

مصلاهی پور (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی در قرآن کریم بیان نموده که مقوله فرهنگ، بسیار پدیده است که در گرایش‌های مختلف علمی موردبررسی قرار گرفته است. سیاست‌گذاری فرهنگی در واقع نوعی برنامه‌ریزی راهبردی درازمدت است که از آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه الهام می‌گیرد و برنامه‌ریزی میان‌مدت و کوتاه‌مدت را هدایت می‌کند. هدف این پژوهش تبیین الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی مبتنی بر قرآن کریم و ارائه راهکارهای پیشنهادی متناسب، در موضوع سیاست‌گذاری فرهنگی است. در این پژوهش، بیشتر آیات مربوط به حضرت موسی علیه‌السلام و بنی‌اسرائیل زمان آن حضرت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. بر اساس یافته‌های تحقیق، غایت نظام اسلامی، ساختن انسان و جامعه اسلامی به‌منظور رساندن انسان‌ها به سعادت این جهانی و آن جهانی است.

ضمن برشمردن اصول سیاست‌گذاری فرهنگی حضرت موسی علیه‌السلام به مهم‌ترین روش سیاست‌گذاری فرهنگی حضرت موسی علیه‌السلام می‌پردازد که اصلاح رأس حکومت، تعامل با مردم، دعوت به اتحاد و مبارزه با جریان انحرافی است.

مقتدایی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، به اهمیت بالای سیاست‌های فرهنگی در میان مجموعه سیاست‌گذاری‌های اقتدار عمومی معتقد است. برای ارزیابی میزان موفقیت سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ به نگاهی واقع بینانه نیاز است، نگاهی که در سایه پاتولوژی سیاست‌گذاری‌ها تحصیل خواهد شد؛ بنابراین نگارنده بر این هدف است که به تبیین رابطه فرهنگ و سیاست‌گذاری بپردازد و مهم‌ترین آسیب‌های سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. دستاورد پژوهش این بوده است که در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی مشکلات مختلفی در بخش‌های مربوط به مطالعات نظری، اجرا و ارزیابی وجود دارد.

خسروی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان سیاست‌گذاری‌های هویتی از دیدگاه امام خمینی (ره) به عوامل تأثیرگذار بر نگرش حضرت امام خمینی (ره) به هویت می‌پردازد و معتقد است این عوامل باعث شدند تا امام خمینی (ره) از زاویه دین به موضوع نگاه کنند و در اولویت‌گذاری مؤلفه‌های هویت‌ساز، بیش از همه بر اسلام و فرهنگ دینی تأکید کنند. از سویی دیگر، برداشت و نگرش خاص امام (ره) به دین موجب می‌شود تا هویت دینی مترادف با هویت سیاسی شود. در نگاه امام (ره)، هویت سیاسی در طول هویت دینی و از جنس دین است. تأثیرگذاری عوامل بر

نگرش امام (ره) به هویت، چگونگی بازسازی هویت توسط امام (ره) پس از انقلاب، چگونگی پیوند میان هویت دینی با هویت سیاسی و پیامدهای آن مهم‌ترین مسائلی هستند که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شده است.

کریمی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان سیاست‌گذاری اجتماعی؛ راهبردی برای هویت‌سازی ملی معتقد است که سیاست‌گذاری اجتماعی را به‌عنوان یکی از روش‌های کم‌هزینه و سودمند در زمینه فرآیند هویت‌سازی ملی است که با پیامدهایی نظیر ارتقای کیفیت زندگی، تأمین حقوق شهروندی، استقرار عدالت و برابری، رفع نابرابری‌های ساختاری، تقویت مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی، به تحکیم تعلق به اجتماع ملی می‌انجامد که همگی از الزامات ملت‌سازی به شمار می‌روند. این نوشتار به بررسی موضوعاتی چون: مفهوم‌شناسی سیاست‌گذاری اجتماعی، ملت‌سازی و سیاست‌گذاری اجتماعی در چشم‌انداز نظری و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های کلان اجتماعی پرداخته است. شریفی (۱۳۹۰) مقاله‌ای با عنوان واکاوی سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها) نوشته است. این مقاله ضمن تعریف دو مفهوم فرهنگ و سیاست عمومی، به تبیین و تشریح سیاست‌های فرهنگی پرداخته است. در این تحقیق به این نتیجه رسیده است که رابطه دوسویه فرهنگ و سیاست‌گذاری، ظرفیت بالقوه مؤثر و فراوانی در ایجاد تحولات فرهنگی و مدیریتی در کشورمان دارد که بخش بسیار کوچکی از آن به فعلیت رسیده است. با نگرش آسیب شناسانه به عرصه سیاست‌های فرهنگی، می‌توان به مواردی چون تعدد، ناهماهنگی و ناسازگاری میان مراکز سیاست‌گذار فرهنگی، عدم تدوین شاخص‌های قابل رصد، برخورد شعاری با سیاست‌های فرهنگی، عدم تعیین مسئولیت دستگاه‌های فرهنگی، ضعف در پویایی و روزآمدی سیاست‌های فرهنگی متناسب با تغییرات محیطی و مقتضیات زمان، فقدان تفاهم و دیدگاه مشترک مجریان، کم‌توجهی به نهادهای مردمی، عدم اولویت‌بندی سیاست‌ها، ضعف در نظارت مؤثر و کم‌توجهی به نظارت همگانی و خودکنترلی، تناقض در سیاست‌های اعمالی، ابهام در ارتباط میان سیاست‌های فرهنگی با سایر سیاست‌ها و... به‌عنوان مهم‌ترین آسیب‌های سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد.

ابراهیمی بای سلاسی (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان فرهنگ و سیاست‌گذاری در ایران معتقد است که سیاست‌گذاری عمومی رابطه‌ای متقابل با نظام ارزشی و مجموعه باورها و شیوه زندگی مردم دارد. سیاست‌گذاری برای هر جامعه انعکاس ارزش‌های گزینش‌شده برای آن است و سیاست‌گذاری را بدون توجه به فرهنگ جامعه و بررسی تحول ارزشی آن نمی‌توان درک کرد. بررسی رابطه فرهنگ و سیاست‌گذاری معطوف به مهم‌ترین مشکلات و مسائلی است که در فرآیند توسعه و تحول جامعه ایران وجود دارد. تحلیل محتوای سیاست‌ها و برنامه‌ها و پیامدهای هریک از آن‌ها نشان می‌دهد که دولت در ایران اجرای سیاست‌های کلان همواره با چالش جدی فرهنگی و ارزشی مواجه بوده و هست.

اهداف

هدف اصلی

بررسی و شناسایی مهم‌ترین مؤلفه‌ی تأثیرگذار در تدوین سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران

اهداف فرعی:

- ۱- شناسایی مهم‌ترین محورها در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران
- ۲- تبیین و شناسایی مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران

سؤال‌ها

سؤال اصلی

مهم‌ترین مؤلفه‌ی تأثیرگذار در تدوین سیاست‌گذاری‌های فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران کدام‌اند؟

سؤال‌های فرعی:

- ۱- مهم‌ترین محورها در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران کدام‌اند؟
- ۲- مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری‌های فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران کدام است؟

فرضیه‌ها

فرضیه اصلی

به نظر می‌رسد نگرش‌های ارزشی و ایدئولوژیکی مهم‌ترین مؤلفه‌ی تأثیرگذار در تدوین سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران است.

فرضیه‌های فرعی

- ۱- نگاه دولتی به تمامی عرصه‌های فرهنگی و هویتی، مهم‌ترین محور در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران است.
- ۲- عوامل عینی و عوامل ذهنی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و هویتی در جمهوری اسلامی ایران است.

روش تحقیق

این تحقیق از نوع کاربردی - کیفی است. این نوع تحقیق، تحقیقی است که با استفاده از نتایج تحقیقات بنیادی به منظور بهبود و به کمال رساندن رفتارها، روش‌ها، ابزارها، وسایل، تولیدات، ساختارها و الگوهای مورد استفاده جوامع انسانی انجام می‌شود. هدف تحقیق کاربردی توسعه دانش کاربردی در یک زمینه خاص است. در اینجا نیز سطح گفتمان انتزاعی و کلی اما در یک زمینه خاص است.

مبانی نظری

سیاست‌گذاری

سیاست‌گذاری، مجموعه‌ای از اقدامات عقلانی است که طی فرایندی به انجام رسیده‌اند که متشکل از اقدامات لزوماً سیاسی است. این اقدامات سیاسی را می‌توان به عنوان فرایند سیاست‌گذاری قلمداد نمود و آن را همچون مجموعه‌ای از مراحل زمان‌بندی شده به هم مرتبط مجسم کرد: تهیه دستور کار، تدوین و تنظیم سیاست، اتخاذ سیاست، تحقق سیاست، برآورد سیاست. برخی پژوهشگران، در مورد ماهیت حوزه سیاست‌گذاری این گونه می‌گویند: «هنگام ورود به حوزه سیاست‌گذاری عمومی پژوهشگر، این سؤال را که چه کسی حکومت می‌کند و چگونه»، رها می‌کند تا به این پرسش که «چگونه و به وسیله چه کسی یک خط‌مشی یا سیاست عمومی تهیه و اجرا می‌گردد»، پاسخ می‌دهد (وحید ۱۳۸۳، ۱۶).

هویت

هویت چارچوبی واقعی است که به فرد و گروه کمک می‌کند تا درباره موضوع‌ها دواوری کنند و آن‌ها را خوب، ارزشمند و تحسین‌برانگیز معرفی نمایند. چنانچه این چارچوب و افق وجود نداشته باشد، تصویر فرد از خود و دیگران مخدوش و معکوس می‌شود و در نتیجه بحران هویت رخ می‌دهد. از منظر فلسفی می‌توان سه دیدگاه کلان را پیرامون هویت شناسایی کرد. جوهرگرایان با اعتقاد به جوهری ثابت برای فرد و جامعه بر این باورند که چیزی ثابت پایدار در چهره زیرین هویت وجود دارد و این چیز به فرد و جامعه معنا می‌بخشد. دیدگاه کلان دیگر، دیدگاه نسبی‌گرایان و قائلین به نقش گفتمان است. در این دیدگاه، هویت پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه هویت به مثابه یک پدیده سیال و چندوجهی، حاصل فرایند مستمر تاریخی است که تحت تأثیر شرایط محیطی، همواره در حال تغییر است. تأکید دیدگاه سوم یا سازه‌انگاران، بر بر ساخته بودن واقعیات اجتماعی و تغییرپذیری هویت است. درواقع، هویت و نقش آن در شکل‌دهی منافع و کنش بازیگران یکی از گزاره‌های مهم هستی‌شناسانه سازه‌انگاری محسوب می‌شود. از منظر سازه‌انگاری، هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران است. در این رویکرد، هویت بر ساخته اجتماعی است و لذا تغییرپذیر و سیال بوده و در عین حال شمول محور است؛ بنابراین اینکه ما با چه رویکرد فلسفی به مسئله هویت بنگریم، تعاریف متفاوتی از آن ارائه خواهیم کرد و هر کدام از این تعاریف دارای پیامدهایی هستند (خسروی ۱۳۹۰، ۷-۶).

فرهنگ

مفهوم فرهنگ عبارت است از مجموعه افکار و اعمال، بایدها و نبایدها، هنجارها، ارزش‌ها و نظام اعتقادات یک جامعه که مشتمل است بر سنت‌ها، آداب و رسوم، مذاهب، ایدئولوژی تشریفات مذهبی، میراث، زبان و کلیه عبادت‌ها یا دیدگاه‌های مشترک دیگر که ممکن است از این نوع مفاهیم مستثنا شده باشد. بدین‌سان، انسان‌شناسان بر مفهوم فرهنگ به‌مثابه عامل اصلی تعیین‌کننده رفتار انسان تأکید کرده‌اند. این تعریف با تعریف یونسکو که فرهنگ را؛ ارتباط «نظام‌یافته در تمام جنبه‌های زندگی» می‌داند، همخوانی دارد (توحیدفام، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

چارچوب نظری: سازه‌انگاری، هویت و فرهنگ

سازه‌انگاری که در فارسی با عناوین سازنده‌گرایی، تفسیرگرایی، تکوین‌گرایی و برساخته‌گرایی به کار می‌رود؛ تنها یک نظریه به شمار نمی‌رود، بلکه بیشتر یک رهیافت و چهارچوب تحلیلی تلقی می‌شود.

سازه‌انگاران هویت را فهم و انتظارات دوباره خود می‌دانند که خاص نقش است. هویت‌ها را نمی‌توان جدای از بستر اجتماعی تعریف کرد؛ چراکه ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاص از خود و موقعیت خویش را در ارتباط با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاص خود را تولید می‌کنند که به تصمیمات سیاست‌گذاران شکل می‌دهند. هویت به‌مثابه امری محوری در سازه‌انگاری برساخته از فرآیند مشارکت و معنای جمعی و اجتماعی است. در چارچوب این هویت است که اهداف جمعی شکل می‌گیرد و ارتباط جمعی صورت می‌پذیرد. درواقع، دیدگاه سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌توانند با روابط نهادینه مردم گسترش یابد. به نظر سازه‌انگاران بحث هنجارها و هنجارمندی در شکل‌گیری هویت اهمیت دارند. این هنجارها به دو شیوه بر رفتار کارگزاران تأثیر می‌گذارند. در شیوه نخست، آن‌ها مانند قواعدی هستند که هویت کارگزاران را تعیین کرده و یا می‌سازند و در شیوه دوم، نقش تنظیم‌کننده رفتار کارگزاران را ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها تأثیر تکوینی و تنظیمی بر رفتارهای کارگزاران دارند. (جهانگیر و یوسف نیا پاشا، ۱۳۹۱: ۱۳۸-۱۳۷).

سازه‌انگاران معتقدند هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌کند. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آن‌ها گسترش یابد (امام جمعه زاده و همگانمراد، ۱۳۹۲: ۳۱).

سیاست‌گذاری فرهنگی

سیاست فرهنگی عبارت است از ارزش‌ها و اصول هادی و ناظر بر اقدامات و امور فرهنگی هر هستی اجتماعی. اگوستین ژیرار در کتاب خود با عنوان توسعه‌ی فرهنگی، تجارت و سیاست‌ها در مورد سیاست فرهنگی می‌نویسد: سیاست فرهنگی مجموعه‌ای از هدف‌های آرمانی، علمی و ابزاری است که گروهی آن را دنبال می‌کنند و قدرتی آن را به کار می‌برد.

در تعریفی دیگر، سیاست‌گذاری فرهنگی عبارت است از تعیین خط و مشی‌ها و راهبردهای کلان فرهنگی برای رسیدن به اهداف همکاری‌های فرهنگی، مشارکت فرهنگی، میراث فرهنگی و هویت فرهنگی که یونسکو با ارائه مفهوم توسعه فرهنگی آن را برای اولین بار مطرح کرد (همایون و جعفری، ۱۳۸۷: ۱۵).

سیاست‌های فرهنگی و قانون اساسی

در سال‌های بعد از انقلاب، دولت در همه‌ی جلوه‌های زندگی اجتماعی دخالت نمود و به امید ایجاد مدینه‌ی فاضله فرهنگی، امور فرهنگی را در زمره‌ی امر سیاسی به شمار آورد و تصدی آن را خود به عهده گرفت. (اجلالی، ۱۳۷۶: ۹۰). در این سال‌ها دولت سعی می‌کرد تمام فعالیت‌های فرهنگی را خود انجام دهد یا مستقیماً در آن دخالت کند. (رضایی، ۱۳۸۰: ۲۲).

قانون اساسی، جمهوری اسلامی را نظامی می‌داند بر پایه‌ی ایمان به خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او، وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین، معاد و نقش‌سازنده‌ی آن در سیر تکاملی انسان به‌سوی خدا، عدل خدا در خلقت و تشریع، امامت و رهبری و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا.^۱

۱. اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

این اصل از قانون اساسی، جمهوری اسلامی را با ویژگی‌هایی که برای آن برمی‌شمارد، نظامی دارای رسالت برای استقرار جامعه مستقل و مبتنی بر اصول و مبانی اسلامی می‌داند، لذا این نظام عهده‌دار هدایت فرهنگ جامعه و بردن آن به سمت ارزش‌های موردنظر انقلاب اسلامی است. این امر در قانون اساسی، در آنجا که کلیه قوانین و مقررات، ازجمله قوانین و مقررات فرهنگی را بر اساس موازین اسلامی^۲ می‌داند نمایان است.

شورای عالی انقلاب فرهنگی

شورای عالی انقلاب فرهنگی را می‌توان یکی از اصلی‌ترین نهادهایی دانست که در سیاست‌گذاری فرهنگی کلان نگر فعالیت می‌کند. در تاریخ ۱۳۶۳/۹/۱۹ به فرمان امام خمینی (ره) شورای عالی انقلاب فرهنگی شکل می‌گرفت که به تعبیر امام خمینی (ره)، تقویت‌شده‌ی ستاد انقلاب فرهنگی سابق بود. فلسفه این شورا تصمیم‌گیری در زمینه خطوط کلان فرهنگ در جامعه به عنوان مرکز سیاست‌گذاری فرهنگی، تأثیرگذاری و احاطه آن به کلیه‌ی عرصه‌های امور فرهنگی کشور و حصول انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور است.

در شورای عالی انقلاب فرهنگی اهداف سیاست فرهنگی به شرح ذیل آمده است:

- ۱- تعیین و تدوین اصول راهنما و اولویت‌های لازم الرعایه در حرکت فرهنگی کشور و رسمیت دادن به آن‌ها، با الهام از آرمان‌ها و اعتقادات، با توجه به ظرفیت‌ها و واقعیت‌ها با بهره‌گیری از تجربیات داخلی و جهانی و امکانات و ابزارهای مختلف و مناسب؛
- ۲- ایجاد وحدت رویه و هماهنگی فرهنگی در میان دستگاه‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی و بسیج امکانات، تلاش‌ها و برنامه‌های فرهنگی در جهت پاسخگویی به نیازهای فرهنگی جامعه و هدایت تلاش‌ها و نیازهای موجود؛
- ۳- تکیه و تأکید بر آرمان‌ها و ارزش‌های معنوی و فرهنگ اسلامی و حفظ و ترویج فرهنگ بسیجی و تقویت روحیه‌ی ایثار و فداکاری در راه ارزش‌های اسلامی با توجه به لزوم درک مقتضیات و تحولات زمان و همچنین تقویت نقاط قوت و رفع نقاط ضعف و مهیا شدن برای مواجهه‌ی صحیح و همه‌جانبه با ضرورت‌ها و تحولات؛
- ۴- تمهید و تدارک لازم در جهت همسویی و عدم مغایرت طرح‌ها و برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و غیرفرهنگی، اما دارای نتایج فرهنگی، با سیاست فرهنگی کشور؛
- ۵- تسهیل و تقویت امور برنامه‌ریزی، نظارت و ارزیابی فرهنگی در عین حمایت از تعدد، تنوع و آزادی فعالیت‌های فرهنگی مردمی، مبادله و رابطه‌ی فرهنگی میان بخشه‌ای دولتی و غیردولتی در جهت افزایش تحرک، جهاد و اجتهاد فرهنگی، ارتقای دانش و آگاهی عمومی و اعتلای روحیه تبع، تحقیق و ابتکار (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۱).

هویت در جمهوری اسلامی ایران

به‌طور کلی هویت دولت ج.ا.ای یک موضوع شناختی مبتنی بر فهم مشترک از خود و کشورهای دیگر است که بیانگر نوعی احساس تداوم و استقلال درونی و همچنین تمایز و تفاوت بیرونی است. برداشت این نظام از هویت خود، همان‌گونه که در سند چشم‌انداز بیست‌ساله نیز به آن اشاره شده، یک هویت انقلابی اسلامی است. این هویت بر اساس منابع معنایی قوام‌بخش آن، به‌طور هم‌زمان دربرگیرنده نقش‌های گوناگون فراملی و فرامرزی برای دولت است؛ که البته در هر دوره از سیاست خارجی بخشی از این نقش‌ها برجسته شده و موردتوجه قرار گرفته است. از سوی دیگر هویت انقلابی اسلامی دولت ج.ا.ای علاوه بر آن که در برداشت این نظام از خود بسیار مؤثر است و این کشور را دارنده مسئولیت‌ها و تکالیف فراملی مختلفی در چارچوب نقش‌های متعدد می‌کند؛ یک نظام ارزشی، قضاوتی و یا قالب فکری را نیز برای آن پدید می‌آورد. در همین راستا ملاک‌های در عرصه ملی و فراملی برای این کشور ایجاد «دگرها» و «خودی‌ها» متفاوتی را برای می‌کند. بر اساس همین ملاک‌ها مرز میان دوست و دشمن ترسیم و وقایع بیرونی تعبیر و تفسیر می‌شود. (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۰، ۵۱)

وقوع انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی در سال ۱۳۵۷، منجر به پیدایش یک نظام سیاسی با هویتی مستقل و جدید در نظام بین‌الملل بانام «جمهوری اسلامی ایران» گردید. هویتی که مهم‌ترین مبانی معنایی قوام دهنده به آن، هنجارهای موجود در فرهنگ مذهبی -

۲. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

اسلامی با تأکید بر عنصر شیعی بوده است و منجر به تکوین نوعی هویت «انقلابی - اسلامی» برای این کشور در صحنه نظام بین الملل شده است. ماکس وبر درباره اهمیت نقش باورهای مذهبی در هویت یک ملت معتقد است که: انسان جدید حتی با بیشترین حسن نیت نمی تواند اهمیت و تأثیر باورهای دینی را در فرهنگ، خصلت و هویت ملی بازشناسد با وقوع انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (ره) به عنوان رهبر این انقلاب بر بعد سیاسی آموزه های اسلامی شیعی و پیوند دین با سیاست تأکید کردند و در همین راستا هدف نهایی انقلاب را که به بیان ایشان ماهیتی کاملاً اسلامی داشت، بازگرداندن هویت اسلامی به ایران ذکر نمودند. بنابراین اولین وظیفه دولت جدید جمهوری اسلامی ایران آن بود که اسلام و آموزه های آن را در همه ابعاد زندگی از جمله سیاست، بی کم و کاست پیاده کند. در همین زمینه امام خمینی در مورد نقش آموزه های مذهبی در تکوین هویت نظام سیاسی جدید ایران بیان می کند که: جمهوری اسلامی ایران حکومتی است متکی بر ضوابط اسلام؛ و قانون اساسی آن اسلام است. متصدیان آن نیز حائز شرایط معین شده در اسلام هستند. بنابراین خط کلی این حکومت، اصول مسلم اسلامی است که در قرآن و سنت بیان شده و الگوی رفتاری آن شیوه پیامبر (ص) و امام علی (ع) در حکومت است (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۰، ۵۱)

رهیافت فرهنگ سیاسی بر سنت ماکس وبر تکیه دارد. وی تغییر و تحول بینش مذهبی را عامل اساسی تحولات می دانست؛ لذا فرهنگ سیاسی که کنش های سیاسی انسان را نه در اقتصاد و اجتماع بلکه در بینش ها و گرایش های مذهبی متغیرهایی از این دست می جوید. (اخترشهر، ۱۳۸۸: ۵۴-۵۵). وبر برای اندیشه به طور کلی نقش متغیر مستقل قائل بود، به اندیشه مذهبی - پروتستانسیم - در ایجاد تغییرات شگرف اقتصادی، صنعتی و سیاسی بسیار بها می داد. (سیف زاده، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

نظر وبر بر این بود که طرد سنت ها به این صورت و تغییر سریع در روش و نحوه ارزش گذاری فعالیت های اقتصادی، نمی توانست بدون یک نیروی محرک دینی قوی رخ داده باشد؛ اما او دلایل و مدارکی را نیز مبنی بر تفاوت مستمر شیوه های شرکت جستن فرقه های مختلف مذهبی در سرمایه داری مستقر عصر خود در روزگار خود گردآوری و ارائه می دهد. (توسلی، ۱۳۸۰: ۲۳۸).

همچنین از نظر دورکیم دین چون برخی کارکردهای اجتماعی مهم را با حفظ باورهای مشترک از طریق اعمال مناسکی انجام می دهد، پابرجا مانده است. حقیقت دین، حقیقتی جامعه شناختی است و مرجع نمادهای دینی خدای توتمی نیست، بلکه خود جامعه است. (تامسون، ۱۳۷۸: ۱۷).

ارتباط فرهنگ و سیاست گذاری

سیاست گذاری در اصل قدمتی به تاریخ بشر دارد لذا دو دید متفاوت در این رابطه وجود داشته است:

۱) دیدگاه افلاطونی: در این دیدگاه فرهنگ جامعه کنترل پذیر بوده و بر دانایان و عقلاست که فرهنگ جامعه را مهار و آن را به سوی مسیرهای از قبل تعیین شده رهنمون سازند همین عقلا مرجع تشخیص درست و نادرست شمرده می شوند، لذا سیاست گذاری فرهنگ بر عهده آنان است
۲) دیدگاه ارسطویی: در این دیدگاه انسان و معانی خلق شده توسط او ذاتی است و دولت باید خود را با این معانی منطبق نماید. وظیفه حکومت ایجاد چتری است که مردم در سایه آن با شادمانی و سعادت زندگی می کنند.

به لحاظ نظری نزاع درباره کنترل پذیری و نحوه مدیریت فرهنگ را می توان در دو بخش خلاصه کرد: اول دیدگاهی که کنترل فرهنگ را همچون کنترل ماشین های مصنوع بشر در نظر می گیرند با نگرش فن سالارانه مترصد کنترل مکانیسمی فرهنگ اجتماعی هستند و بر ضرورت آن اصرار دارند. دوم دیدگاهی هرگونه مداخله در امور مردمان را نامشروع دانسته و اساساً ضرورت مدیریت فرهنگ را انکار و هرگونه برنامه ریزی برای رشد و تعالی فرهنگ را نفی می کند. مدیریت فرهنگ همانند اداره ماشین سهل و ممکن نیست. ضمن اینکه فرهنگ موجودی زنده نیست که از سازوکارهای خودتنظیمی برخوردار باشد. لذا می توان راه میانه ای را برگزید و آن اینکه فرهنگ قابل مدیریت است، بنابراین بجای اصطلاح کنترل فرهنگ اجتماعی از تعبیر در مدیریت فرهنگ اجتماعی استفاده می شود.

در یک نسبت سنجی می توان نسبت میان فرهنگ و سیاست گذاری را می توان در دو محور خلاصه کرد؛ اول گستره مفهومی فرهنگ و دوم رویکردها و پارادایم های روش شناختی سیاست گذاری. به طور کلی دو پارادایم روش شناسی اثبات گرایی و تفسیری - هرمنوتیکی باعث طرح مدل های خاصی در خصوص سیاست گذاری فرهنگی شده است. رویکرد اول یا پوزوتیویستی با تکیه بر عینیت گرایی خام، خط مشی گذاری را در مدل های عقلایی خلاصه می کند، لذا نه تنها شناخت عینی پدیده های فرهنگی برای سیاست گزاران میسر می شود، بلکه خط و مشی گذاری می تواند تمام راه حل ها را احصا کرده و به دنبال آن مجریان و ارزیاب کنندگان به دوراز ذهنیات و سلاقی خویش به اجرا و ارزیابی سیاست های فرهنگی می پردازند؛ اما در مقابل طبق دیدگاه تفسیری خط مشی گذاری مستقل از ذهنیت سیاست گزار و بافت تاریخی و فرهنگی

سیاست‌گذاری نیست. لذا تماماً مراحل سیاست‌گذاری تحت تأثیر تفاسیر مختلف است. از نظر این دسته نظریه‌پردازان موضوع سیاست‌گذاری از عینیت برخوردار نبوده و بنا به تفاسیر مختلف تکثیر پذیر است. برخی به دلیل اتخاذ رویکرد روش‌شناسی تفسیری و تعریف حداکثری از فرهنگ قائل به عدم امکان سیاست‌گذاری فرهنگی بوده و در طرف دیگر برخی در پارادایم روش‌شناسی اثبات‌گرا و با تکیه بر تعریف کلی از فرهنگ با رویکردی مکانیسمی فرهنگ و جریان‌ات آن را قابل مدیریت می‌دانند و روش‌شناسی رئالیسم انتقادی نیز موضع میانه اتخاذ کرده و ضمن نفی رویکرد مکانیسمی به مقوله سیاست‌گذاری فرهنگی به‌عنوان مدلی ارگانیکی می‌نگرند (مقتدایی و ازغندی، ۱۳۹۵).

عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران

عوامل متعددی بر سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته تأثیرگذار بوده‌اند و می‌توان دسته‌بندی‌های مختلفی از آن‌ها ارائه داد. از یک منظر می‌توان آن‌ها را به عوامل داخلی/خارجی، ساختاری/نمادین و نظایر آن دسته‌بندی کرد. ما این عوامل تأثیرگذار را تحت دو دسته عوامل عینی و عوامل ذهنی موردبررسی قرار می‌دهیم:

- ۱- عوامل عینی: این عوامل ناظر به ساختارهای عینی هستند که باید برای اجرایی کردن یک سیاست فرهنگی فراهم شوند. به‌طور مثال، اجرای یک اصل از سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در مورد حفظ هویت اسلامی که مستلزم تعمیر، مرمت و حفظ و نگهداری بناها و آثاری با معماری اسلامی است، بدون تخصیص بودجه و فراهم آوردن سازوکارهای لازم برای اجرای چنین اصلی امکان‌پذیر نیست. این دسته از عوامل، قابل‌مشاهده و تأثیر آن‌ها نیز محسوس است. می‌توان تأثیرات آن‌ها را مستقیماً رصد کرد و در مورد آن‌ها شاخص عینی تعریف کرد.
- ۲- عوامل ذهنی: این دسته از عوامل بروز و ظهور بیرونی ندارند و نمی‌توان مستقیماً اثرات آن‌ها را مشاهده کرد. با این حال، این روندهای کلان و نامحسوس، به‌عنوان روندهای تأثیرگذار بر نحوه عمل ساختارها و عاملان اجتماعی تأثیر می‌گذارند. این عوامل دیده نمی‌شوند و در بررسی عوامل تأثیرگذار بر اجرای برنامه‌ها نیز به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر لحاظ نمی‌شوند، اما بر ذهن برنامه‌ریزان و مجریان غلبه دارند و فضای عمومی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تأثیرات این عوامل، غیرمستقیم است و با شاخص‌های مستقیم نمی‌توان آن‌ها را بررسی کرد. (صدیق سروستانی و زائری، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۱).

در اینجا تلاش می‌کنیم تا دست کم چهار روند کلان ذهنی تأثیرگذار بر تدوین و اجرای سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی را بررسی و دسته‌بندی کنیم. این چهار روند اصلی در سطح کلان عمل می‌کند و از همین رو کمتر دیده می‌شوند، هرچند که درک و فهم آن‌ها به دلیل تأثیرات فراگیر و گسترده‌شان، کار چندان مشکلی نیست. البته این روندها، عموماً روندهای داخلی هستند و نه بین‌المللی و جهانی.

الف: نگاه توسعه‌ای

ایده «گذار» پرکاربردترین چارچوب تحلیلی برای فهم تحولات در جامعه ایران است. کاربرد این ایده بدان حد است که صورت «ایدئولوژی گذار» به خود گرفته است. توسعه فرایند پیچیده‌ای است که طی آن، جامعه از دوران به دورانی جدید گذار می‌کند (توحید فام، ۱۳۸۱: ۱۹). بر اساس این ایده، جامعه ایران، جامعه در حال گذار است که از یک‌صد سال گذشته، روند مدرنیزاسیون را طی می‌کند، برنامه‌های «نوسازی» و «توسعه» نیز برای عبور از همین مرحله (گذار) تدوین شده‌اند. در نگاه توسعه‌ای، مدرن شدن، امری محتوم و چاره‌ناپذیر است. مدرنیته، آخرین دستاورد بشری است که در غرب محقق شده و جوامع غیر غربی، گریزی از پیوستن به آن ندارند. آن‌ها باید مراحل گذار را پشت سر بگذارند و موانع توسعه یعنی نهادها و ارزش‌های سنتی که در این جوامع وجود دارد را حذف و یا رفع کنند. از نیروهای مقاوم در برابر مدرنیزاسیون باید فراتر رفت و زمینه را برای ظهور ارزش ذهنی/عینی مدرن فراهم ساخت. این برنامه‌ها ابتدا در حوزه اقتصادی، سپس در حوزه سیاسی و پس از ناکامی به حوزه فرهنگی کشیده شد و این تصور غالب پدید آمد که توسعه سیاسی و اقتصادی بدون توسعه فرهنگی و تغییر در ارزش‌ها و نگرش‌های افراد جوامع توسعه نیافته، امکان‌پذیر نیست. درواقع، تغییر در اصول فرهنگی و سیاسی است که زمینه تحول و توسعه اقتصادی را فراهم می‌آورد (توحید فام، ۱۳۸۱: ۲۸).

یکی از نتایج عملی به‌کارگیری برنامه‌های توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته‌ای نظیر ایران، «مرکزگرایی» است. برنامه‌ریزان توسعه به‌واسطه مواجهه با نیروهای سنتی قدرتمند مقاوم در برابر ورود و نهادینه شدن ارزش‌های تجدد در جوامع غیر غربی، ابتدا یک «مدل» فراهم می‌آورند که مطابق الگوی غربی عمل می‌کند و سپس، با الگوگیری افراد جامعه از آن، زمینه پیشبرد برنامه‌های توسعه را فراهم می‌آورند. این الگوسازی عموماً در «مرکز» صورت می‌گیرد. مرکز جایی است که مطابق منطق برنامه‌های نوسازی/توسعه، به‌مثابه نقطه آرمانی و مطلوب قلمداد می‌شود. در برنامه‌های توسعه، جوامع مدرن و توسعه‌یافته غربی، مراکز آرمانی و مطلوبی قلمداد می‌شوند که جوامع غیر مدرن باید، در اقتصاد و سیاست

و فرهنگ، خود را به شاخص‌های آن نزدیک کنند. به لحاظ روان‌شناختی این امر شوق فراوانی را در ساکنان جوامع غیر غربی ایجاد می‌کند که خود را به این مرکز حقیقی که تجسم همه آمال و جهان خیالی آرمانی است که بر ایشان توصیف شده است، برسانند. چون امکان چنین مهاجرتی به مراکز حقیقی مدرن فراهم نبود، مرکز کاذب شبه مدرنی در همان جوامع غیر غربی تشکیل می‌شد تا این عطش را فرو نهند. دوگانه‌های سنتی/مدرن، شهر/روستا، شهرستان/پایتخت، به‌خوبی بازگوکننده یک‌جهت است: از روستا به شهر، از شهرستان به پایتخت، از سنتی به مدرن و بالاخره از همه‌جا/چیز بن مرکز. این جهت‌گیری، همان جهت‌گیری است که در برنامه‌های نوسازی/توسعه پیگیری می‌شود که در نهایت، جوامع غیر غربی را به شکل جوامع غربی و مدرن درمی‌آورد. در یک کشور جهان‌سومی، مرکز، عموماً یکی با دو شهر مهم‌تر است که البته یکی از آن‌ها پایتخت آن کشور است. کل یک جامعه ملی جهان‌سومی تلاش می‌کند تا در چارچوب نظم جهانی، با اتکا به برنامه‌های توسعه، روند مدرنیزاسیون را طی کند و خود را به شکل جوامع مدرن غربی درآورد و تا خود را به شکل «مرکز» درآورده باشد. نه تنها ساکنان غیر مرکز نشین، تلاش می‌کنند خود را به «مرکز» برسانند و در آن ساکن شوند. بلکه دولت و نیروهای برنامه‌ریز توسعه، تلاش می‌کنند تا در مناطق غیر مرکز برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کنند و هرچه بیشتر آن‌ها را به شکل مرکز درآورند، مرکز، نقطه مطلوب و آرمانی مدرنیزاسیون است. (صدیق سروستانی و زائری، ۱۳۸۹: ۲۴-۲۵).

مدیران و برنامه‌ریزان، تلاش می‌کنند تا الگوی مرکز را به سایر نقاط کشور تعمیم دهند و حداقل شبیه‌سازی با جوامع مدرن را در پیش گیرند. مرکز، تنها جایی است که مطابق الگوی مدرن، دست‌کم با روایت جهان‌سومی‌اش، ساخته و برنامه‌ریزی شده و غیر مرکز باید به این شکل درآید. فرض اساسی این است که کسانی که در مرکز زندگی می‌کنند، نمونه نوعی انسان مدرن و متمدن و «جدید» هستند؛ کسانی که در مرکز هستند، بهتر از دیگران، فرهنگ جدید و شاخصه‌های مدرن را می‌دانند و به کار می‌بندند. متخصصان و برنامه‌ریزان سیاست‌گذاران در مرکز، برای دیگر نقاط کشور با مرکز، کل جامعه را با مرکز حقیقی یعنی مادر شهرهای مدرن غرب، شبیه سازند. متخصصان و تصمیم سازان، سیاست‌هایی را تنظیم می‌کنند و با اتکا به اقتداری که در برنامه‌های دولتی وجود دارد، آن را از طریق «ادارات» در نقاط غیر مرکز به اجرا درمی‌آورند. دست‌کم، اصول کلی این برنامه‌ها و سیاست‌ها آن چیزی است که در مرکز می‌گذرد و گاهی نیز ممکن است به اقتضائات محلی نیز توجه شود. این همان چیزی است که ما از آن به «مرکزگرایی» یاد می‌کنیم.

آثار مرکزگرایی، به‌ویژه در حوزه فرهنگ، نمایان‌تر است. آنچه تحت عنوان «نگاه بخشنامه‌ای» از آن یاد می‌کنیم، محصول همین مرکزگرایی است که یک بعد آن نگاه دستوری و از بالا برای بهبود مناطق غیر مرکز نشین است. بعد مهم‌تر آن، تلاش برای مشابهت‌سازی میان آن چیزی است که در غیر مرکز می‌گذرد با آن چیزی که در مرکز جریان دارد. به نظر می‌رسد که سه دهه از حیات جمهوری اسلامی، نگاه مرکزگرا، مانند دیگر حوزه‌ها، در حوزه فرهنگ نیز غلبه داشته است. تهران، همان «مرکز» است که اولاً در میان مردم ایران، میل وافر برای مهاجرت به آن وجود دارد. ایرانیان علاقه دارند در تهران یا در شهرهایی مشابه با آن زندگی کنند. جمعیت تهران از سال ۱۳۵۵ تا امروز تقریباً سه برابر شده است و این نشان می‌دهد که باور به مرکزگرایی تا چه اندازه در باورهای ایرانیان نهادینه شده است. (صدیق سروستانی و زائری، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۷).

ب: نگاه ایدئولوژیک

جمهوری اسلامی، به‌عنوان نظام مستقر برآمده از انقلاب اسلامی، بر مبنای اصول قانون اساسی آن، یک نظام ایدئولوژیک است. انقلاب اسلامی داعیه تشکیل حکومت دینی مبتنی بر شریعت اسلامی را داشته و دارد. ادعای رهبران انقلاب این بوده که با ارائه الگوی دینی حکومت‌داری، جامعه را به سمت سعادت و کمال رهنمون می‌سازند. جمهوری اسلامی در زمان تشکیل، با تکیه بر نظریه سیاسی «ولایت‌فقیه»، خود را تنها حکومت راستین و حقیقی دینی قلمداد می‌کرد که احکام و ارزش‌های الهی را در جامعه جاری می‌سازد. به‌ویژه در میان کشورهای اسلامی، ایران، ام‌القرای جهان اسلام دانسته می‌شود و دیگر حکومت‌ها بر اساس میزان نزدیکی‌شان به احکام اسلامی و درجه رعایت قواعد دینی در ساختار حکومت‌داری و نیز زندگی روزمره‌شان، اسلامی دانسته می‌شوند. التزام به دینی بودن همه ارکان حکومت و نیز تلاش برای جاری کردن احکام شریعت ناب در جامعه، به‌نوعی دسته‌بندی و تمایز میان جوامع، دولت‌ها و گروه‌ها می‌انجامد. همان‌گونه که مطابق منطق دینی، رفتار افراد، ارزش‌گذاری می‌شود، رفتار دولت‌ها و جوامع نیز موضوع ارزش‌دوری قرار می‌گیرد. به‌گونه‌ای که دولت ایالات‌متحده آمریکا بنا به منطق دینی، مصداق «استکبار» است. از سوی دیگر، منطق دینی مبنای ویژه‌ای را برای سنجش رفتار دین‌داران فراهم می‌آورد: بر این اساس، مؤمنان کسانی هستند که اعمال و رفتارشان منطبق بر اعتقادات دینی است و کافران کسانی هستند که کردارشان بر مبنای اعتقادات دینی است و کافران کسانی هستند که کردارشان بر مبنای اعتقادات دینی نیست. این منطق دینی (مؤمن/کافر) که البته طیفی از مؤمنانی که دارای ضعف

در ایمان هستند و منافقین و کافرانی که نا فرایند اسلام سیاسی در ایران پیوند می خورد، به یک ایدئولوژی می انجامد که تلاش می کند تا منطق دینی را در جامعه به اجرا در آورد.

ویژگی اصلی ایدئولوژی، تبدیل جامعه به دو طیف اصلی است: معتقدان به ایدئولوژی و نا معتقدان به آن. درواقع، بر مبنای ایدئولوژی، الگویی از رفتارهای «مطلوب»، تعریف می شود که رفتار بر مبنای آن از افراد جامعه طلب می شود. از یک نگاه افراط گرایانه می توان گفت کسانی که بر اساس این الگو عمل می کنند، مقبول هستند وگرنه در دسته دیگر قرار می گیرند. بر یک مبنای ایدئولوژیک، جامعه یک «کل» پنداشته می شود که ناهمگونی و ناهموازی در آن وجود ندارد و اگر هم وجود دارد، به مثابه یک عارضه کاذب قلمداد می شود که باید برای رفع آن تلاش کرد. هیچ نوع ناهمگونی پذیرفته نیست و نباید وجود داشته باشد. همه چیز به نفع کلی که تعریف و ترسیم شده است، کنار گذاشته می شود؛ «کلیتی» در دستور کار قرار می گیرد که محصول همین «کل گرایی» است.

نتیجه ایدئولوژی گرایی، کلیت سازی است که به نوعی مشابهت و همگونی می انجامد و تکرار را در معرض تهدید قرار می دهد. کلیت سازی، به ویژه، با مقوله فرهنگ، ناسازگاری دارد. آنچه ما از فرهنگ درک می کنیم، درواقع، تأکید، بر تنوع است. در متن هر فرهنگی با تکرار و ناهمگونی مواجهیم، درحالی که در ایدئولوژی، با کلیت سازی و وحدت روبرو هستیم، به واسطه کلیت سازی، تنوع و همگونی ها، یا نادیده گرفته می شوند یا این که به نفع کلیت مطلوبی که ترسیم شده، مورد محکم قرار گرفته و اصلاح می شوند. آدورنو، فلسفه غرب از افلاطون تا هگل را به دلیل اتکا به کلیت، مورد انتقاد قرار می دهد و معتقد است که در این فلسفه، «امر خاصی تا به شکل تعریف امری کلی درنیاید، دانسته نمی شود» (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۱۷). او معتقد است که این کلیت سازی، مستلزم فرض همسانی (ابژه) است، درحالی که از نظر آدورنو این فرض مردود است زیرا که ابژه ها [ای انسانی] همسان نیستند که بشود از آن ها کلیتی ساخت و مفهومی که از آن ها ساخته می شود، همواره چیزهایی از ابژه ها را دربر نمی گیرد و جز تصور و خیالی از امر جهان شمول نیست» (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۱۸). در نگاه کلیت ساز، تنوع به مثابه تهدید تلقی می شود، زیرا اعتبار کلیت را خدشه دار می کند. تلاش می شود تا خرده فرهنگ ها، به شکل فرهنگ مطلوب و آرمانی درآیند که کلیت بر مبنای آن ساخته و پرداخته شده است.

کلیت سازی بر سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، تأثیرگذار بوده است. درحالی که جامعه ایران، به لحاظ فرهنگی و اجتماعی، متنوع و ناهمگون است، کلیت سازی فرهنگی تلاش کرده است تا این تنوع را به سود کلیت فرهنگی که ساخته و پرداخته کرده، حذف یا دست کم به حاشیه براند. از آنجاکه ناهمگونی ذیل این کلیت پذیرفته نیست، لذا تنوع فرهنگی همواره تهدیدی برای کلیت محسوب شده و از این رو نوعی نگاه «امنیتی» نسبت به تنوع فرهنگی شکل گرفته است. کلیت سازی وقتی در تلاقی و پیوند با مرکزگرایی قرار گرفته، ابزارها و امکانات رسانه ای-تبلیغی و برنامه ریزی را در اختیار گرفته ناهمگونی فرهنگی را به نفع کلیت همگون فرهنگی ترسیم شده، تغییر شکل داده و مهندسی کند.

ج: نگاه ملی گرایانه

دولت ملی، در نتیجه سیاست های رضاخان بر حوزه فرهنگی ایران غالب شد وگرنه تا پیش از آن، مثلاً در جریان مشروطه یا جنبش تنباکو، اغلب علمای دینی در نجف، عامل تعیین کننده در جریان های سیاسی-اجتماعی بودند یا این که ایرانیان مقیم قفقاز یا هند، رهبران حرکت های فرهنگی بودند. با اعمال سیاست های دولت-ملت سازی، همان گونه که در پیرامون ایران و ترکیه و عراق و دیگر مناطق نیز رواج یافت، ایران، محدود به مرزهای ملی شد که یک دولت ملی، ارتش ملی، هویت ملی و زبان ملی و نظایر آن یافت. از آن پس تا به امروز، به منظور سهولت در اداره کشور و نیز حذف نیروهایی که خارج از کنترل دولت بودند، مانند قدرت علما و حوزه علمیه نجف، مرزهای ملی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تعریف شد و ارکان حکومت ملی حافظ این مرزها شدند. البته روشن است که بین ایدئولوژی ناسیونالیستی پهلوی و جهان وطن گرایی اسلامی/شیعی جمهوری اسلامی تفاوت وجود دارد. در هر حال، ارتباط با بیرون از مرزهای ملی میسر نیست، مگر به اجازه دولت ها و حکومت ها. تا چندی پیش که به واسطه گسترش رسانه های ارتباط جمعی و نظم شبکه ای، کنترل دولت ها کاهش یافته ارتباط با دیگر فرهنگ ها پیش از آشنایی ایرانیان با تجدد و تأثیرگذاری جدی سازوکارهای متجدد در جامعه ایران، در حوزه فرهنگی ایرانی می زیستیم. این حوزه فرهنگی که از قفقاز تا هند و از آسیای میانه تا خلیج فارس را دربر می گرفت، قدمتی هزارساله داشت و اقوام و گروه های انسانی از نژادها، رنگ ها و زبان های مختلف را دربر می گرفت. در این حوزه فرهنگی، تفاوت تاشکند با شیراز در شمایل و نحوه پوشش مردم و گاهی نیز تفاوت در لهجه بود. آنچه این قلمرو بزرگ جغرافیایی را به یکدیگر پیوند می داد، در وهله اول روح فرهنگ ایرانی و دین اسلام و در وهله دوم، زبان فارسی بود که ورای همه تنوعات انسانی، گروه های مختلف را به هم مرتبط می ساخت. الگوی مدرن «دولت-ملت»، نظم پیشین جهان را از جمله در حوزه فرهنگی

ایران، در هم ریخت. مرزهای ملی تشکیل شدند و گروه‌های انسانی که قرن‌ها کنار یکدیگر زیسته بودند، ذیل عنوان ملیت و ناسیونالیسم به نبرد با یکدیگر پرداختند تا ملت بودن خود را به اثبات برسانند. «ملت»‌ها جعل شدند و گروه‌های مختلف انسانی از یکدیگر جدا افتادند. از این مرحله به بعد، «دولت» بخش جدایی‌ناپذیر تعریف «ملت» است. حتی می‌توان گفت که «مفهوم ملت، چیزی جز نتیجه یک اختراع از دولت نبوده است» (دلکامپانی، ۱۳۸۲: ۲۲۱). «دولت»‌ها برای پاسداری از ملت‌ها تشکیل شدند، فرهنگ ملی پدید آمد و افراد، آثار و نشانه‌های فرهنگی در یک حوزه فرهنگی به نفع ملت‌ها صادره شد و انس آن‌ها در قالب‌بندی‌های تازه‌ای قرار گرفتند.

مهم‌ترین آفت ملی‌گرایی در مبحث فرهنگ، همان‌گونه که گفته شد تقلیل «حوزه‌های فرهنگی» به «فرهنگ‌های ملی» است. پس از تشکیل دولت‌های ملی، ارتباط ملت‌ها قطع شد، مگر با اجازه دولت‌ها و امکانات محدود ملی. برنامه‌ریزی فرهنگی در چارچوب ملی، محدود به مرزهای ملی است و ارتباط افراد را با دیگر فرهنگ‌ها قطع می‌کند. یکی از عوامل مؤثر بر سیاست فرهنگ جمهوری اسلامی، همچنان که از دوره رضاخان به این‌سو حاکم بوده، عنصر ملی‌گرایی است که سیاست فرهنگی را در محدوده مرزهای فرهنگی ملی نگه‌داشته است. درحالی‌که اولاً قبل از جعل دولت ملی در ایران، در گستره حوزه فرهنگی ایران به سر می‌بردیم و ثانیاً تحولات جهان به‌گونه‌ای است که ارتباطات رو به گسترش نهاده و مرزهای ملی دچار «فروپاشی» شده است. آنچه امروز «جهانی‌شدن»/«جهانی‌سازی» می‌نامیم، دقیقاً به معنای فراتر رفتن از مرزهای ملی است، درحالی‌که هنوز هم سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، مبتنی بر چارچوب مرزهای ملی است. (صدیق سروسرانی و زائری، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۱).

د: نگاه مهندسی

به‌نظر می‌رسد که سه رویکرد اصلی در نسبت بین نظریه فرهنگی - اجتماعی و عمل سیاسی وجود دارد: نخست، رویکرد پوزیتیویستی با ادعای عینیت و گزارش دقیق امر واقع که معتقد به امکان برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی اجتماعی است (فی، ۱۳۸۳: ۶۲). در اینجا جامعه به‌مثابه یک «چیز» موردبررسی قرار می‌گیرد و همان‌گونه که می‌توان برای چند هزار متر مربع برنامه‌ریزی کرد و یک شهر را در آن بنا کرد، برای یک جامعه نیز می‌توان از بالا، به مطالعه پرداخت، به شناخت دقیق آن نائل شد و سپس برای آن برنامه‌ریزی کرد و به سمت‌وسوی خاصی پیش برد. دوم، رویکرد تفسیری است که در آن افراد دارای اختیار و اراده قلمداد می‌شوند که معانی ذهنی‌شان را بر کنش‌شان حاکم می‌کنند. آن‌ها در موقعیت‌های مختلف، دست به تفسیر می‌زنند و بر مبنای درکی که از آن پیدا می‌کنند، دست به کنش می‌زنند. در اینجا افراد دارای قدرت انتخاب می‌شوند و از این‌رو نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان «چیز» مطالعه کرده و مورد برنامه‌ریزی قرار داد. باید به معانی ذهنی کنشگران نیز در برنامه‌ریزی‌ها توجه کرد و برنامه را در موقعیت‌های مختلف، تغییر داد. در اینجا باید به تفاوت‌ها و ناهمگونی‌ها توجه شود و اساساً افراد جامعه، همگون و یکدست فرض نمی‌شوند.

رویکرد پوزیتیویستی، در حوزه فرهنگی - اجتماعی، قائل به کاربرد نگرش مهندسی در حل مسائل است، ولی روشن است که مبانی فرهنگ، تفاوت‌های اساسی با مبانی مهندسی دارد. موضوع مهندسی عبارت است از مواد و نیروهای طبیعت که هدف آن، کار بر روی مواد و نیروهای طبیعت است. روش‌های مهندسی نیز متناسب با همین هدف است: طراحی، ساخت و راه‌اندازی سازه‌ها و ابزارها با اتکا به اصول علم تجربی و ریاضی، به‌منظور تأمین شرایط زیستی و بهزیستی انسان از مواد و نیروهای طبیعت (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۳۸۸). این در حالی است که فرهنگ، محصول زندگی اجتماعی است و در درون جامعه ساخته می‌شود. فرهنگ، از نظر ماهوی، حس‌پذیر نیست بلکه نوعی هستی مفهومی است. از این‌رو قابل محاسبه نیست، بلکه فهم‌پذیر است و مطابق با روش‌های تفسیری فهمیده می‌شود.

نتیجه گیری

این پژوهش با نگاهی به منابع سیاست گذاری فرهنگی هویتی در ایران برای رسیدن به پاسخ این سوالات که مهم ترین مؤلفه‌ی، عوامل و محورهای تأثیرگذار در تدوین سیاست گذاری های فرهنگی هویتی در جمهوری اسلامی ایران کدام اند؟ نگاشته شده است

با پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور و باز تعریف ارزش ها و مفاهیم دینی و شدت تأثیر آن بر جنبه های فرهنگی و تحولات ارزشی مفهوم سیاست گذاری بیش از پیش تحت تأثیر جنبه های ارزشی و ایدئولوژیکی قرار گرفت. از یکسو برخی از اندیشمندان سعی در ارائه راه حل هایی می کردند که آن را منبعث از آموزه های دینی دانسته و بر اساس آن حفظ حرمت مالکیت خصوصی و آزادسازی اقتصادی و رشد بخش خصوصی مشروع اعلام می شد تا آنجا که یک جریانی اصلاً برنامه ریزی اقتصادی را برخلاف تعلیم اسلام دانسته و هر نوع سیاست گذاری از جانب دولت را در حکم محدود کردن انسان آزاد و مضر برای جامعه می دانست از سوی دیگر انقلابیون عدالتخواه تأکید بر اقتصادی دولتی و گسترش مالکیت عمومی را داشتند که مطالبات عمومی مردم و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و سیاست های انقباضی مخصوص دوران جنگ بر نهادینه شدن تفکر اخیر مزید بر علت شد.

بنابراین با پیروزی انقلاب اسلامی ایران نظامی حاکم شد که بنا بر سرشت و ریشه های تولد و پیدایش خود، فرهنگ را به عنوان چارچوبی قاعده مند و موتور محرک سیاسی اجتماعی حیات می بیند. این شکل از دولت ها در تعریف، دولت ایدئولوژیک نامیده می شود که بنا به ماهیت برخاسته از انقلاب های ایدئولوژیک بوده و دستورالعمل های غیرقابل اغماضی در حوزه فرهنگ دارند.

در ایران، نظام ارزشی و مجموعه باورها و شیوه زندگی مردم رابطه ای متقابل با سیاست گذاری عمومی و تصمیم راجع به جهت گیری و تخصیص منابع دارد. سیاست گذاری برای هر جامعه انعکاس ارزش های گزینش شده برای آن است و درک هر نوع از سیاست گذاری بدون توجه به فرهنگ جامعه و بررسی تحول ارزشی آن میسر نیست. بررسی مناسبات دوسویه فرهنگ و سیاست گذاری و تعاملی که در این خصوص به وجود می آید معطوف به مهم ترین مشکلات و مسائلی است که در فرآیند توسعه و تحول فرهنگی جامعه ایران وجود دارد.

از سوی دیگر، در خصوص سیاست گذاری های هویتی در جمهوری اسلامی ایران باید گفت که وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷، باعث تکوین هویت جدیدی برای این کشور در عرصه داخلی و بین المللی گردید، هویتی که مهم ترین ساختار بینا ذهنی قوام دهنده به آن، هنجارهای نشئت گرفته از فرهنگ ایرانی- اسلامی بود. هویتی که برای دولت جمهوری اسلامی ایران علاوه بر وظیفه صیانت از استقلال و منافع ملی کشور دربردارنده مسئولیت ها و تکالیف فراملی در چارچوب نقش های متعدد است و یک نظام ارزشی - قضائیتی و یا یک قالب فکری (پارادایم) جدید پدید آورده و بدین ترتیب ملاک های متفاوتی را برای «خودهای» و «دگرها» در عرصه ملی و فراملی برای ایران ایجاد می کند. میانی هویت ملی ایران لایه ای است و مرکب از سه لایه (ایران گرایی، اسلام گرایی با تأکید بر تشیع و تجددگرایی است) و در هر مقطع زمانی و با توجه به فرهنگ و هویت نخبگان حاکم، لایه های خاصی از هویت برجسته و مورد تأکید قرار گرفته اند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و مستقر شدن جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ و هویت نخبگان حاکم بر کل جامعه تأثیر گذاشت. به عبارت دیگر هویت نخبگان بر عرصه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تأثیر گذاشت. بالطبع صحنه سیاست خارجی نیز به شدت تحت تأثیر هویت نخبگان جدید حاکم قرار گرفت.

جمهوری اسلامی، به عنوان نظام مستقر برآمده از انقلاب اسلامی، بر مبنای اصول قانون اساسی آن، یک نظام ایدئولوژیک است. انقلاب اسلامی داعیه تشکیل حکومت دینی مبتنی بر شریعت اسلامی را داشته و دارد. ادعای رهبران انقلاب این بوده که با ارائه الگوی دینی حکومت داری، جامعه را به سمت سعادت و کمال رهنمون می سازند. امروزه جامعه ایران، جامعه در حال گذاری است که از یک صد سال گذشته، روند مدرنیزاسیون را طی می کند، برنامه های «نوسازی» و «توسعه» نیز برای عبور از همین مرحله (گذار) تدوین شده اند.

اساس انقلاب اسلامی ایران بر محوریت قدرت نرمی به نام فرهنگ استوار شده است که به گونه ای در آثار نظریه پردازان و تئوریسین های انقلاب تکرار شده است و فرهنگ اسلامی در کلیه شئون فردی و اجتماعی کشور اصل و مبنا قرار گرفته است بنابراین نباید فراموش کرد که انقلاب اسلامی انقلابی فرهنگی است و سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی مأخذ از جهان بینی و انسان شناسی اسلامی است.

همچنین حاکمیت بینش توحیدی بر تمامی شئون و عرصه های حیات فردی و اجتماعی و تأثیر بنیادی اعتقاد به اصول و فروع دیانت مانند وحی، نبوت، امامت، عدالت، معاد، تبری و تولی در جامعه اسلامی از دیگر نکاتی است که در خصوص سیاست گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران مورد توجه است. تأکید بر آرمان ها و ارزش های معنوی و فرهنگ اسلامی به عنوان راهنمای سیاست گذاری فرهنگی از جمله اهداف سیاست گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران است. لذا می توان گفت در حقیقت با وجود تنوع فرهنگی در میان مردم در کل دارای هویت فرهنگی دین محور هستند.

منابع:

- [۱] اجلالی، پرویز (۱۳۷۶) طرح گزارش فرهنگی کشور، گزارش اول مبانی نظری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری.
- [۲] امام جمعه زاده، سید جواد؛ همگانمراد، نادیا؛ مجله: مطالعات انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۹۲، سال نهم- شماره ۳۴.
- [۳] تامسون، جان. (۱۳۷۸) ایدئولوژی و مفهوم فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود واحدی، مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
- [۴] توحیدفام محمود، ۱۳۷۹، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۹: ۱۶۳.
- [۵] جهانگیر، کیامرث؛ یوسف نیا پاشا، محمدباقر؛ مجله: سیاست، بهار ۱۳۹۱ - شماره ۲۱.
- [۶] رسولی ثانی آبادی، الهام، ۱۳۹۰، مطالعات راهبردی سال چهاردهم، شماره ۱ (پیاپی ۵۱)
- [۷] رضایی، محسن (۱۳۸۰)، سرمشقی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، تهران: نشر ملیکا.
- [۸] سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۲) سیاست‌گذاری فرهنگی و میزان مداخله دولت در آن، تأملی نظری، در: مجموعه مقالات سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز، به اهتمام مجید وحید، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- [۹] صدیق، سروستانی و رحمت اله قاسم زائری، ۱۳۸۹، بررسی گفتمان‌های فرهنگی پسا انقلابی و روندهای چهارگانه مؤثر بر سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، پژوهشنامه سیاست فرهنگی، ش ۵۴، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- [۱۰] خسروی، علیرضا، ۱۳۹۰، دین، انقلاب اسلامی و هویت، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- [۱۱] فی، برایان، ۱۳۸۳، فلسفه‌های امروزین علوم اجتماعی، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: گام نو.
- [۱۲] قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (با آخرین اصلاحات) قم: نشر جمال.
- [۱۳] گلمحمدی، احمد، ۱۳۸۶، جهانی‌شدن، فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی.
- [۱۴] مجموعه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۱، مصوب ۲۸۸، جلسه مورخ ۱۳۷۱
- [۱۵] مقتدایی، مرتضی و ازغندی، علیرضا، ۱۳۹۵، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال ۱۲، شماره ۳۴.
- [۱۶] وحید، مجید، ۱۳۸۳، سیاست‌گذاری عمومی، تهران: نشر میزان.
- [۱۷] همایون، محمدهادی و نادر جعفری (۱۳۸۷)، «درآمدی بر مفهوم و روش سیاست‌گذاری فرهنگی»، فصلنامه اندیشه مدیریت، سال دوم، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۳۶-۵.